

# کلام الملوک ملوک الکلام

تذکره و التمهید که درین ایام فرخنده فرجام نصارت انضمام کلام بلاغت نظم نام  
قصاحت ایام عنی رقعات پندآمیز عوطلت خیر خزینہ آئین خسروی گنجینه خوش تدبیری

## رقعات عالمگیری

ایمان ۱۶۹

۱۶۹۵

رخت کلاک جواهر سلک سابق شاهنشاه هندوستان بدو دمان گورکان  
نامی زندان مشهور صاحبقران جده عجز طراز جهان پناه حضرت ابوبکر عالمگیر غازی  
در مطبع مثنوی نوکشور کاپون با تمام حکاوت یال انبساط طبع گردید

۶۱۵



اطلاع۔ اس مطلع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو بجا پہ خانہ سے مل سکتی ہے اور اسکے معانیہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پنج کے تین صفحہ جو سادے میں اُن میں بعض کتب انشاء فارسی و اردو وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدروانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

## کتب منشآت فارسی

انشاء بہار عجم۔ بالترام الفاظ فارسی در رقعات کہ کوئی عربی کی لفظ نہیں آئی مصنف مولوی امانت علی۔

انشاء خلیفہ۔ مع اشعار کار آمد خطوط نویسی مشہور انشاء دہسی از خلیفہ شاہ محمد قزوینی۔

انشاء تمیز۔ مصنف منشی کمال راسی تخلص تمیز۔

انشاء مادہ ورام۔ مصنف منشی مادہ ورام۔

انشاء منیر خط نستعلیق مصنف میر صافی منیر۔

لاہوری  
ایضاً خط شکست

انشاء بہار ہند۔ رقعات بعبارت ماری

مسح تصنیف عبد العزیز آردی۔

انشاء جامی۔ مصنف ملا عبد الرحمن جامی۔

انشاء طاہر وحید۔ از منشی مرزا طاہر وحید۔

انشاء فائق۔ مصنف مولوی محمد فائق۔

انشاء دولت رام۔ مصنف منشی دولت رام۔

انشاء گلزار عجم۔ مصنف مولوی مقبول احمد فاروقی۔

انشاء مفید۔ مصنف منشی محمدی رام پنڈت۔

انشاء دلاویز۔ تلازم شطرنج میں مصنف مولوی عزیز آردی۔

انشاء عجیب۔ آئین رقعات میں سوائے لفظ

فارسی کے لفظ عربی نہیں ہو مصنف منشی محمد جعفر۔

ظہیر الانشا۔ مصنف منشی محمد ظہیر الدین۔

انشاء صفیر بلبل۔ مع صحت نامہ یہ بڑے مرتبہ

کی انشاء تین عبارت کی ہو مصنف مولوی عبداللہ خان

علوی خوجوی جنکا پایہ نثر نگار میں بہ مرتبہ قدما ہیں۔

انشاء دلکش۔ جل قلم مصنف منشی فتح چند۔

انشاء بے نقاظ۔ سب رقعے صفت سقوط

انقاط میں ہیں تعریف منشی کامتا پرشاد۔

انشاء لطیف۔ اسم باسمی تصنیف منشی میر اللال

محمی بایہ شنید یہ نسخہ بھی بہ صدف قل نامزد

غایت درجہ سود مند اور حاوی اندر زوہند ہے۔

رقعات عزیز می۔ مصنف جناب مولوی عبدالعزیز صاحب



بِهَوِّ صَنَاعِ مَكِينِ + وَ هَكَافِضِلِ لَازِمِ + وَ سَمِ سَا  
بِهَوِّ صَنَاعِ مَكِينِ + وَ هَكَافِضِلِ لَازِمِ + وَ سَمِ سَا



دَرْ مَطْبَعِ مِیْنِشِ لَوْ شَوِ + کَا لَوْ بَطْمِ مِیْنِشِ  
دَرْ مَطْبَعِ مِیْنِشِ لَوْ شَوِ + کَا لَوْ بَطْمِ مِیْنِشِ















که بندگان خدا بند نشوند آنچه بنظری آید طرفه هنگامی برایش نیست از دققلب القلوب توفیق حضرت  
 خلق او کرد و کتب بدائع خالق اند چون غ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام باشا نهاده  
 محمد اسم شاه بهادر رقعہ - فرزند علیجاه اسپا <sup>۱۱</sup> پوار که این مرتبه بر آفر ستاده اند از سواد  
 آن خیل خوشم و یاد از بخوار سپید پیر از آن فرزند چون بخت مید و از کمال تخطط بخوشترام موسوم  
 کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند بر ای هر یکی از اسپان خاصه  
 که قمرستان بقید رنگ و نسل سرسله آخته یکی خواهد رسید تجویز کرده نویسد رقعہ فرزند علیجاه  
 دانی انبیا آن فرزند با لقب پیر خوشگوار آمد بر ای نام آینه گننام شد فاموده اند چون آن فرزند  
 جو دت طبع دارند و آوازه کثیف پیر پیر چو می شوند بهر حال سدھار سن رسا بلا سن مید شد  
 رقعہ - فرزند علیجاه مزه کچھ پی برانی شمار درستان میاومی آید الحقی که قبولی اسلام خان با  
 نیر میخواست که سلیمان بر یک پیر از شاگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان انکس  
 این فن داشته باشد طلبیده آید والا خوشار و زیکه بیانید و بخورند و بخوراند میت خوشا وقتی خوش  
 روز گاه که یکایک بر خور و از وصل یار که میت هوس از سرم یک سر زلفت سیاهی ز موفت و  
 از روز زلفت بر رقعہ - فرزند علیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر خوش آمد و کار دلوش ترقی روز به روز  
 حالا از تربیت والا جاهه خافینا یزد و صوبه مالوه و صورت اقبال مهم پستی و تنیه جاثان فرزند زاده  
 بهادر و حال خواهد ماند فرمان بهادرش که از راجه پان حمده راجه بن نگه کچھوا هم همراه خود دار و تو نیان  
 و غیره اسباب حرب و طلوع این مهم از قلعه دار اکبر آباد بگیرد و والد بزرگوار از وی زبید ادیده راه راست  
 باسلام آباد عرف تهر ابر سر رقعہ فرزند سعادت توام علیجاه من اعلی حضرت میفرمودند که شکاک  
 بکار است انسان اگر با مو عقیق نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدیام رقعہ الآخرة  
 واقفده خود بدو نفس نفیس چهار گھڑی آخر شب ز خوابگاه برآمده با بشا تو نسیق وضو کرد

۱۱ - که هنگامی که بنظر  
 ۱۲ - که بنظر  
 ۱۳ - که بنظر  
 ۱۴ - که بنظر  
 ۱۵ - که بنظر  
 ۱۶ - که بنظر  
 ۱۷ - که بنظر  
 ۱۸ - که بنظر  
 ۱۹ - که بنظر  
 ۲۰ - که بنظر  
 ۲۱ - که بنظر  
 ۲۲ - که بنظر  
 ۲۳ - که بنظر  
 ۲۴ - که بنظر  
 ۲۵ - که بنظر  
 ۲۶ - که بنظر  
 ۲۷ - که بنظر  
 ۲۸ - که بنظر  
 ۲۹ - که بنظر  
 ۳۰ - که بنظر  
 ۳۱ - که بنظر  
 ۳۲ - که بنظر  
 ۳۳ - که بنظر  
 ۳۴ - که بنظر  
 ۳۵ - که بنظر  
 ۳۶ - که بنظر  
 ۳۷ - که بنظر  
 ۳۸ - که بنظر  
 ۳۹ - که بنظر  
 ۴۰ - که بنظر  
 ۴۱ - که بنظر  
 ۴۲ - که بنظر  
 ۴۳ - که بنظر  
 ۴۴ - که بنظر  
 ۴۵ - که بنظر  
 ۴۶ - که بنظر  
 ۴۷ - که بنظر  
 ۴۸ - که بنظر  
 ۴۹ - که بنظر  
 ۵۰ - که بنظر  
 ۵۱ - که بنظر  
 ۵۲ - که بنظر  
 ۵۳ - که بنظر  
 ۵۴ - که بنظر  
 ۵۵ - که بنظر  
 ۵۶ - که بنظر  
 ۵۷ - که بنظر  
 ۵۸ - که بنظر  
 ۵۹ - که بنظر  
 ۶۰ - که بنظر  
 ۶۱ - که بنظر  
 ۶۲ - که بنظر  
 ۶۳ - که بنظر  
 ۶۴ - که بنظر  
 ۶۵ - که بنظر  
 ۶۶ - که بنظر  
 ۶۷ - که بنظر  
 ۶۸ - که بنظر  
 ۶۹ - که بنظر  
 ۷۰ - که بنظر  
 ۷۱ - که بنظر  
 ۷۲ - که بنظر  
 ۷۳ - که بنظر  
 ۷۴ - که بنظر  
 ۷۵ - که بنظر  
 ۷۶ - که بنظر  
 ۷۷ - که بنظر  
 ۷۸ - که بنظر  
 ۷۹ - که بنظر  
 ۸۰ - که بنظر  
 ۸۱ - که بنظر  
 ۸۲ - که بنظر  
 ۸۳ - که بنظر  
 ۸۴ - که بنظر  
 ۸۵ - که بنظر  
 ۸۶ - که بنظر  
 ۸۷ - که بنظر  
 ۸۸ - که بنظر  
 ۸۹ - که بنظر  
 ۹۰ - که بنظر  
 ۹۱ - که بنظر  
 ۹۲ - که بنظر  
 ۹۳ - که بنظر  
 ۹۴ - که بنظر  
 ۹۵ - که بنظر  
 ۹۶ - که بنظر  
 ۹۷ - که بنظر  
 ۹۸ - که بنظر  
 ۹۹ - که بنظر  
 ۱۰۰ - که بنظر



بولند و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بیدار گشتند و با جماعت فضلا نماز صبح ادا  
 کرده بجهت درشن تشریف می دروند و در نشانیان را بسجاده و دیدار فیض آثار نواخته بجهت برآمدن چنانچه  
 دیوان عالم میفرمودند و در آن مجلس جمیع منصبداران جزو کل بابر حجاب یافته دیوان عالی و میر بخشی تجویز  
 خدمات و حقایق محسوسات و حقایق ناشناخته را بفرمان فرمودند و در میان صوبجات بفرست  
 رسانیده و امن امید هر کدام با بجا حال مراد پرداخته و لکیر می دیگران می نمودند و بعد ملاحظه معنای  
 اسپان و فیلاخ خاصه یک پس دو گهری روز برآمده از دیوان عالم بدیوان خلعت و نق می بخشیدند  
 و در آن مقام نشینان طعام احوال سفر و از آن منصب معروض نمودند و حکم عرض مکرر و نظراتی حاصل میگردید  
 و انتخاب قاضی و سواد هر صوبه عرض کرده و خواهر مقدمه و احکام و فراین حکم ملاحظه میگردید  
 تا فریب و پهرین معاملات و شش می بود من بعد رعایت طعام خاصه که اکید از وجوب جلال مرتبت  
 متوجه شده بود که تقویت تن و قوت عبادت و داد گسترای بقدر سزای نوبتشان فرموده و در کل  
 و شرف بطیقه خوران و راتبه داران که اکثری از علما و فضلا و طلب علم و مساکین و غایب تیمان و  
 یکسان و دیوان بودند و بسیاری را از آنها در نظر کمیا اثر و شناس میدادند و استفسار نموده  
 و جوابگاه خاص تشریف برده ساعتی بولند بیدار میبود که کرده بنی انقضای دو پاس و چهار گهر می  
 از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه تلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از اتمام ظاهر و در وقت  
 و تسبیح و در دست در اسب بروج آمده می نشستند و دیوان عالی در آنجا حاضر شده بعضی معروض طلبی  
 ولی پردا اکثر کاغذها بختلط انور میرسانیده و چهار گهری روزانه باز دیوان عالم میفرمودند و درین  
 وقت بخشی دیوان تن و سفر و از آن منصب طلبداران را بگیر از نظر انور میگذاشتند و آنحضرت بفرست  
 تمام نقیشتن احوال حسب نسبت هر دو کار وانی هر کدام فرموده بر آن شخص منصب بخواجه جاگیر حکم  
 میفرمودند و بعد شام از دیوان عالم برخاسته نماز مغرب انداخته و خلعتی که خاص تشریف میفرمودند و آنجا

۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶































و غفلت از احوال عالیه خود و احوال دیگران واقع نگار و همکارها معتبر و محتاط در حال بگذرانند و روز  
 مره اعمال حکام بخوانند و بروقت تبلیغی پردازند و چو پیشتر گفتم روز ششتر خواهد شد و مسکات  
 انبیا ان خلق پاره کنند رقعہ ۳۳ - فرزند عالیاہ قاضی عبداللہ رحمت حق پوست از خلق الله  
 را درین خدمت خوشنود داشته از سوال پسرش طلوع ندایم عبدالمجید خان پسر کلان و چندی قاضی  
 رکابستان بود جو فضیلت و بیغرضی و صلاح اگر وارد بنویسد امری خطیر تر از قضایست که  
 بنده با او جلسانہ بقول تصدیق قاضی سیر و قتل می شود از قضایه شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق  
 و بطلان بتوفیق جنات چنانکہ باید موفقی بود آدم خوب لنادر کالعدم رقعہ ۳۴ - فرزند عالیاہ  
 مادر و رقعہ عرض کر شمارا محتاط شنیده ام این جاساوش خان شاه میر و صف منصب پیش و  
 جاگیر سیر حاصل آغشته عرض است و مقصدی این کار را دانست شرط اسد الدین پسر دلاور خان  
 که پیش ایشان است اگر این جوهر ضمیمه شود داشته باشند بنویسند که بخضو طلبیده شود و بخدتی  
 مامور گردان و این دل خستہ از خود رفته بغرض پیوسته جوایمی انسان است و آن حکم عقاید داران  
 حکمی پسندند که داری عرض چسپت گفت بیغرضی که جوهریت از خلقت جلی و مصقله  
 آب تابان نظر خود و توجہ باطنی آقا که نوکر پیغمبر محتاج دور مانده نماید و جوهرش ریحان شون  
 و جلی باشد و رنگ احتیاج پدید مصفایش نکرد و رقعہ ۳۵ - فرزند عالیاہ اشتیاق از چارکونڈہ آقا آبا  
 بتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه سلامت طی میکنند احتمال غالب که پیغمبری نخواهد بود و العاقل  
 کیفیت الاشارہ شمار آخر دور و نزدیک و در میرسد از احوال بدو و جزو چارچرا علم ندارد بکار فی الحال  
 باید کرد و نوکر خوب را بنوازش تمیاز بخشیدن بدو که پیغمبر عمل سایندن عدل است الدین پسر رقعہ  
 الاخرہ انشطا جواب این مظالم از عالمی در حق خود و فاتحه خیر خواست جواب یافت که در بارہ  
 ستمکاران خدا و مظلومان و عالم غیرے اثری ندارد و رقعہ ۳۶ - فرزند عالیاہ زجانا معزیز تر

اصطلاحی است که در کتب معتبره  
 احوال حکام که در روزهای معتبره  
 از حکام و احوال حکام که در روزهای معتبره  
 بخوانند و بروقت تبلیغی  
 سیر و قتل می شود از قضایه  
 رکابستان بود جو فضیلت و بیغرضی و صلاح  
 بنده با او جلسانہ بقول تصدیق قاضی سیر و قتل  
 و بطلان بتوفیق جنات چنانکہ باید موفقی بود آدم  
 مادر و رقعہ عرض کر شمارا محتاط شنیده ام این  
 جاگیر سیر حاصل آغشته عرض است و مقصدی این کار  
 که پیش ایشان است اگر این جوهر ضمیمه شود داشته  
 مامور گردان و این دل خستہ از خود رفته بغرض  
 حکمی پسندند که داری عرض چسپت گفت بیغرضی  
 آب تابان نظر خود و توجہ باطنی آقا که نوکر پیغمبر  
 و جلی باشد و رنگ احتیاج پدید مصفایش نکرد و رقعہ  
 بتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه سلامت طی  
 کیفیت الاشارہ شمار آخر دور و نزدیک و در میرسد  
 باید کرد و نوکر خوب را بنوازش تمیاز بخشیدن بدو  
 الاخرہ انشطا جواب این مظالم از عالمی در حق خود  
 ستمکاران خدا و مظلومان و عالم غیرے اثری ندارد

۳۴ و در جلد گذشتہ کی ۱۲ - العاقل کیفیت الاشارہ یعنی عقلمند که اشارہ کافی بود ۱۳ - کیفر حیدر کے وزن پر نیکی اور بدی کے بدی کو کہتے ہیں ۱۴











می شود و حضرت ناگفتنی نیگوید اتفاق با مردم کار ضائع کاریست <sup>رقعت ۴</sup> فرزند علیجاه روزی  
 اعلی حضرت تمام بفضل خایه تشریف آوردند سعد الله خان علی مردان خان موجب طالع شرف استفسار  
 نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از نظامان ملک مال طوع و اجاب شده اند و مردم دیگر از فرسوده بآفت  
 بنظر نمی آیند که روزی که چنان با مو خطیر تو افتد براندیشه اینکه میاد و انتظام آید شود و خاطر متردست  
 قلعی حاضر کرد که روق و مخالفت از دل بنیاد و محصر به نیست شخصی سی با فضل پنج کس از نوکران  
 خانه غلام چنان تربیت شده اند که منصب الایاد شاهی خدمات و ریاست و رتبه فوق معالمانه و  
 اندر مجرای اعراف در مخرج اشرف فرستی پدید آمد و حکم شد که آخر روز به ملازمت بیاید و سایر صورت  
 سیرت آنها کرده شود چه خوش شد اگر کارهای خاطر خواه گشتی که در چنانچه بر وقت بحضور پر نور  
 بعد تحصیل دولت ملازمت قدس عرض جوهر انسانی و کار و داده هر یک بغایات و قدر دانی  
 خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و امینان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز بمنصب  
 عواطف خاص فرموده کنیزی ذات و دود و سوار اضافه داده فرمودند مع امی وقت تو خوش که  
 وقت ناخوش کردی با خان موصود و خست شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت  
 یکبار مر با بل استحقاق بخش کرد <sup>رقعت ۵</sup> فرزند علیجاه کامیاب خان بشیکار بخشی شمانوشته است  
 میت هر که بیستم کشد بیرون فلکیش هم بران بریزد خون اگر چه بر آید پخته کردید اما الا استجا  
 ناره و اجازت نمیداشتند خوب بود معذرت قصاص حاصل گر چه از این عدالت است لیکن دل زاری  
 موجب ناخوشنودی حضرت باریست از اینجا است که گفته اند دعوی قدرتی است که در انتقام  
 نیست <sup>رقعت ۶</sup> فرزند علیجاه سعد و تو ام محمد اعظم حفظه الله و سلم شما حالت اسپان سوار  
 نادیده آید جهانگیر بادشاه چنین اختیاری سیاست شدیدی می نمود و خطاب صفت شکن خان باین  
 بگو هر خلیه بیجا شایع بر کس نه نام زنگی کا فور <sup>رقعت ۷</sup> قول اعلی حضرت که آدم بی شعور ضائع کار  
 از سیاهی علم <sup>رقعت ۸</sup> که سفید است

۱۷ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۱۸ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۱۹ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۰ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۱ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۲ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۳ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۴ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۵ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۶ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۷ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۸ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۲۹ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۰ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۱ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۲ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۳ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۴ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۵ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۶ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۷ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۸ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۳۹ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۰ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۱ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۲ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۳ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۴ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۵ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۶ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۷ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۸ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۴۹ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۰ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۱ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۲ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۳ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۴ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۵ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۶ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۷ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۸ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۵۹ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۰ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۱ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۲ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۳ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۴ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۵ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۶ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۷ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۸ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۶۹ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۰ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۱ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۲ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۳ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۴ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۵ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۶ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۷ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۸ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۷۹ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۰ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۱ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۲ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۳ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۴ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۵ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۶ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۷ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۸ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۸۹ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۰ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۱ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۲ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۳ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۴ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۵ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۶ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۷ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۸ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۹۹ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 ۱۰۰ سید زین العابدین علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و آله و سلم



نیاید و باید کرد که انجمن و شاق و سفر و شاق وقت ضرورتی بود نمی توان نمود ایشان  
 را از بدین راه که با بخت و توجیه کرده عرض نمایند و با این مردمان باید ساخت آنچه توان کرد و مردمان  
 اینقدر قوا هم فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه لوی و برادر خودی نویسید که پانزده شانزده هزار  
 روپیهر سال ز راه دار می آید و این دفعه دوازده هزار و دو صد و اعل جمع نمی نمایند  
 فی الحقیقت این راه داری نیست راهی نیست که در آن محض حرام است اگر از صد پنج و چهل یکت گفته  
 مضائقه داشت چون برین تقیضیات این ظاهر شود و اول تحقیقات این فرمان نام صوبه دیوان  
 صادر شود و بی اثبات فیسده خواهد شد از رزاعت پیدا میشود نصف بی گیر و اگر راست و سوا  
 آن مال خالصه تشریف است در عصر علی حضرت شخصی هنگام عبور از خاص بانگ بلند بخواند که این  
 جوهر منیت از جامع حسنات است خداوندان زیر عالم خیرین باین منین خلق الله مرفه الحال  
 شکر از این عطیات از جنایا بر روی بروات قدس از جمله مفروضات است آنحضرت بعد از استماع این  
 حرفه سواری راندن بدی گفت فرموده بنده با خاص از دو طلبیده دست بفتح برداشتند و او  
 تنها خلعت نداشت سعد الله خان از وقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش بقدر جوهر  
 پاک بهم میرسد و قهر فرزند عالیجاه سعید خان بهاد ظفر جنگ شخصی را از نظر علی حضرت  
 گذرانید و حسن توفیق و حق و کلمات خیر او اگر سعد الله خان از حق نگاشته گفت خوشحال  
 سعید خان که چنین دم را پیشکش میکنند عرض خوش کردارش میداد بر زبان مبارک آنحضرت  
 رفت که نوکران این کار شاق و دردن مردم خوب بود و خلق کارهای ماست صاحبان  
 رساله این منت بر ما گذارند که دیگر خوش تحریر و تقریر و حال با دانی سیاهی قبیله و از بسیار میخایم  
 هر چارند بهم رسانند و از نظر اشراف بگذارند امیران را عرض نمود که آدم هر صفت و در عصر  
 مشق حسن عمل که میکند آخر کار بنصب خود و عطا بخلعت فخره امتیاز میباید حکم شد

بنا بر این که باید کرد که انجمن و شاق و سفر و شاق وقت ضرورتی بود نمی توان نمود ایشان  
 را از بدین راه که با بخت و توجیه کرده عرض نمایند و با این مردمان باید ساخت آنچه توان کرد و مردمان  
 اینقدر قوا هم فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه لوی و برادر خودی نویسید که پانزده شانزده هزار  
 روپیهر سال ز راه دار می آید و این دفعه دوازده هزار و دو صد و اعل جمع نمی نمایند  
 فی الحقیقت این راه داری نیست راهی نیست که در آن محض حرام است اگر از صد پنج و چهل یکت گفته  
 مضائقه داشت چون برین تقیضیات این ظاهر شود و اول تحقیقات این فرمان نام صوبه دیوان  
 صادر شود و بی اثبات فیسده خواهد شد از رزاعت پیدا میشود نصف بی گیر و اگر راست و سوا  
 آن مال خالصه تشریف است در عصر علی حضرت شخصی هنگام عبور از خاص بانگ بلند بخواند که این  
 جوهر منیت از جامع حسنات است خداوندان زیر عالم خیرین باین منین خلق الله مرفه الحال  
 شکر از این عطیات از جنایا بر روی بروات قدس از جمله مفروضات است آنحضرت بعد از استماع این  
 حرفه سواری راندن بدی گفت فرموده بنده با خاص از دو طلبیده دست بفتح برداشتند و او  
 تنها خلعت نداشت سعد الله خان از وقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش بقدر جوهر  
 پاک بهم میرسد و قهر فرزند عالیجاه سعید خان بهاد ظفر جنگ شخصی را از نظر علی حضرت  
 گذرانید و حسن توفیق و حق و کلمات خیر او اگر سعد الله خان از حق نگاشته گفت خوشحال  
 سعید خان که چنین دم را پیشکش میکنند عرض خوش کردارش میداد بر زبان مبارک آنحضرت  
 رفت که نوکران این کار شاق و دردن مردم خوب بود و خلق کارهای ماست صاحبان  
 رساله این منت بر ما گذارند که دیگر خوش تحریر و تقریر و حال با دانی سیاهی قبیله و از بسیار میخایم  
 هر چارند بهم رسانند و از نظر اشراف بگذارند امیران را عرض نمود که آدم هر صفت و در عصر  
 مشق حسن عمل که میکند آخر کار بنصب خود و عطا بخلعت فخره امتیاز میباید حکم شد

مردمان















رقعہ ۶۰ - فرزند عالیجاہ ہایا کر امرا بر آوالی آرند برگشتہ داون آن نقصان بیت المال است اگرچہ  
 این مرتبہ بر مصلحت معاف کردیم لیکن آیندہ چنین بوجہ پید رقعہ ۶۱ - فرزند عالیجاہ ترکی کہ این  
 مرتبہ فرستادہ اند صورت و شیر خوار و از اسپ اولین ہم خوب آمد سبک سیر نام گذارستم کہ اسم با سنی باشد و  
 فرزند عالیجاہ موسو خان اسجو بر آن فرزند شہی دل کردیم آدمی اگر از عمدہ یکبار ہم خوب آمد غنیمت  
 صورتش نیست تیرش نمیدانم ع کہ خست نفس نگردد بسیار معلوم و کلیہ نیست ہر کہ اخذ شہی باید فرمود  
 مخفی متخصیص اہل الشان ید بود کہ انہا کے دینار ابتدا بقدم حسن خدمت و رفیقہ منیاید و باز اخراج نفسا  
 را کار میفرمایند اینجا بد افتخار خان محمد علی خان خانسانان فاضل خان فاضل خان خوب کرد کہ  
 آثار خیر از ناصیہ آنها دیدہ میشد امر اضی فی را اطباء علاج توانستہ کرد و امر رضایان عرض را مقلب القلوب  
 دو کند رقعہ ۶۲ - فرزند عالیجاہ سلمہ اللہ تعالی میخواستیم دینار خان جلد تقادر را دیوان سرکار  
 فرزند زادہ بہادر کنیم اسم بی سبب بر آمد توقع دیانت از غیر متوقع رقعہ ۶۳ - فرزند عالیجاہ  
 شماسیقہ درستی و طیاری و انشیات و اید گجرات زریف زیت ہند و شان ست و اہل کسب و ہنر  
 و اہل حرفہ ہمہ حبت آنجا میباشند بالفعل از کارخانہ بادشاہی تعلقہ آنجا پنجمی آید و در ان میں  
 ماہہ جزو سی البتہ لازم است رقعہ ۶۴ - فرزند عالیجاہ از وقایع زبدا مفصل معروض رکگاہ  
 گردید کہ ان لشکر یکا روئے تو چنانہ ان فرزند از چند ستبای شیطان ہمتی شقی بیچارہ شکست  
 دست دادہ چیرہ یاق خانہ قافلہ را بسلاست آورد فی الحال ملاتر و جانفشانی و قفایش سزاوارست  
 و آفرین ست رعایتی کہ مناسب باشد نمایند و بعضی ہم معروض اند رقعہ ۶۵ - فرزند عالیجاہ میر  
 جلال کہ از ان فرزند از چند جدا شدہ ظاہر ہمیشہ زادہ ہمت خان مرحوم است کہ نمیشی بالود و سید زادہ  
 کریم اصبح المست چہ ابر آوردند رقعہ ۶۶ - فرزند عالیجاہ پسران شمشیر خان چہ جدا شدہ استغفار  
 آتمانی سبب نخواہد بود و قیام ایاں کہ حرف بانداضن از بعد بدانی قع کار داشتن محض انفعی تا آفتاب شہر

لہذا بہترین نمیدانم فرزند را بسلاست  
 خدمت سے بلکہ جی خدمت جاری ہے  
 رقعہ ۶۱ - فرزند عالیجاہ ترکی کہ این  
 صورت و شیر خوار و از اسپ اولین  
 فرزند عالیجاہ موسو خان اسجو بر آن  
 فرزند شہی دل کردیم آدمی اگر از  
 عمدہ یکبار ہم خوب آمد غنیمت  
 صورتش نیست تیرش نمیدانم ع کہ  
 خست نفس نگردد بسیار معلوم و  
 کلیہ نیست ہر کہ اخذ شہی باید  
 فرمود مخفی متخصیص اہل الشان  
 ید بود کہ انہا کے دینار ابتدا  
 بقدم حسن خدمت و رفیقہ منیاید  
 و باز اخراج نفسا را کار می  
 فرمایند اینجا بد افتخار خان  
 محمد علی خان خانسانان فاضل  
 خان فاضل خان خوب کرد کہ  
 آثار خیر از ناصیہ آنها دیدہ  
 میشد امر اضی فی را اطباء  
 علاج توانستہ کرد و امر رضایان  
 عرض را مقلب القلوب دو کند  
 رقعہ ۶۲ - فرزند عالیجاہ سلمہ  
 اللہ تعالی میخواستیم دینار خان  
 جلد تقادر را دیوان سرکار  
 فرزند زادہ بہادر کنیم اسم بی  
 سبب بر آمد توقع دیانت از غیر  
 متوقع رقعہ ۶۳ - فرزند عالیجاہ  
 شماسیقہ درستی و طیاری و  
 انشیات و اید گجرات زریف زیت  
 ہند و شان ست و اہل کسب و ہنر  
 و اہل حرفہ ہمہ حبت آنجا میباشند  
 بالفعل از کارخانہ بادشاہی  
 تعلقہ آنجا پنجمی آید و در ان  
 میں ماہہ جزو سی البتہ لازم  
 است رقعہ ۶۴ - فرزند عالیجاہ  
 از وقایع زبدا مفصل معروض  
 رکگاہ گردید کہ ان لشکر یکا  
 روئے تو چنانہ ان فرزند از چند  
 ستبای شیطان ہمتی شقی بیچارہ  
 شکست دست دادہ چیرہ یاق  
 خانہ قافلہ را بسلاست آورد  
 فی الحال ملاتر و جانفشانی و  
 قفایش سزاوارست و آفرین ست  
 رعایتی کہ مناسب باشد نمایند  
 و بعضی ہم معروض اند رقعہ ۶۵ -  
 فرزند عالیجاہ میر جلال کہ از  
 ان فرزند از چند جدا شدہ ظاہر  
 ہمیشہ زادہ ہمت خان مرحوم است  
 کہ نمیشی بالود و سید زادہ کریم  
 اصبح المست چہ ابر آوردند  
 رقعہ ۶۶ - فرزند عالیجاہ پسران  
 شمشیر خان چہ جدا شدہ استغفار  
 آتمانی سبب نخواہد بود و قیام  
 ایاں کہ حرف بانداضن از بعد  
 بدانی قع کار داشتن محض  
 انفعی تا آفتاب شہر



بدو ارشاد چنین خیال بهر حال اگر محضه اقدس بیاورد منصب پادشاهی اختیار نمایند مضائقه  
 ندارد یکم رقعہ ۶ - فرزند عالیجاه میت ہمیشہ تو از تو بهر باید تا ترا عقل دین بفرزاید از دیوان  
 مسموع میشود که در محالات قبول شما ظلم صریح بعیل میاید مطلق می بجا ده که بوالی نرسد و در حق ظلم از  
 سر و کند منظمه در دیوان قضایانام والی عامل نبولیند خوشی دوم را انقدر اختیار دادن اقبال  
 افزودن که دیگر برادر کار او محال عرض نباشد چه معنی دارد اگر چه استقلال دم کار هر قدر زیاد افزود  
 بجاست فاما فاعل مختار ساختن بچو بیات ساخته او نبرد اختن محض بجا باعی باید بشین باش  
 بیگانه او + در دام افندی اگر خوری و آنرا او + پیر از رخ راستی کمان کج دید + بگر که چگونه حسبت از خان  
 او فرد تیران ز آه مظلومان که هنگام و کار کردن + اجابت از در حق بهر استقبال میاید رقعہ ۶۹ - فرزند  
 عالیجاه افتخار خان رایام خدمت خانشامانی از خوش فطرتی و عهده دانی و جزو رسی حرف خوبی عرض  
 نمود که بی دینانی مخصوص از خدیو و جرمال نیست راستی را خجالت و خلاف را بدست و نمودن ازین  
 ست خیل خوش گردیدیم و جمیع مقربان اهل خدمت حضور قدغن فرمودیم که احوال هر سانی کم و  
 کاست عرض میکردند و پاس مراتب خوشی و آشنائی و بیگانگی منظورند از رقعہ ۷۰ - فرزند  
 عالیجاه حسونت کھتری راه گاه اعلی حضرت بخطاب ای تیار بخشیده دفتر دارین فرمودند ارشاد  
 نمودند که میان و جاگیر طلبان مین باشی یاد داشت نویسنده از ان اضا هر گاه رجوع شود چنانچه منصب  
 در آخر روز که در صحن غسلی نقشه صویحات معاری می بینم از نظر نگذازند تا حسب هر یک نظر تا  
 دریافتند که آگاه حکم فرایم همچنین از رقعہ داغ تصحیح حکم بود هر قدر در دستگاه داغ بود ابرو خشیان  
 بعض قدسی ساینده اسپان بداغ رسانند و محله دیوان بنایند نسبت یساق بهشتی توجیه از کار  
 بر خاندان ترقی ضد ابط انحلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سر کوبان  
 فوجداران داروغه عرض رو کرد و در خشیان منصب داران نیار آوریدین و فوج شعور باید که بهتر از همه

۱۰ - در دیوان عالی  
 موعده مدت دراز کونست ۱۱ - در دیوان عالی  
 بپایان بست زانست ۱۲ - در دیوان عالی  
 در دیوان عالی  
 مطلق دراز اورات دراز کونست ۱۳ - در دیوان عالی  
 ۱۴ - در دیوان عالی  
 ۱۵ - در دیوان عالی  
 ۱۶ - در دیوان عالی  
 ۱۷ - در دیوان عالی  
 ۱۸ - در دیوان عالی  
 ۱۹ - در دیوان عالی  
 ۲۰ - در دیوان عالی  
 ۲۱ - در دیوان عالی  
 ۲۲ - در دیوان عالی  
 ۲۳ - در دیوان عالی  
 ۲۴ - در دیوان عالی  
 ۲۵ - در دیوان عالی  
 ۲۶ - در دیوان عالی  
 ۲۷ - در دیوان عالی  
 ۲۸ - در دیوان عالی  
 ۲۹ - در دیوان عالی  
 ۳۰ - در دیوان عالی  
 ۳۱ - در دیوان عالی  
 ۳۲ - در دیوان عالی  
 ۳۳ - در دیوان عالی  
 ۳۴ - در دیوان عالی  
 ۳۵ - در دیوان عالی  
 ۳۶ - در دیوان عالی  
 ۳۷ - در دیوان عالی  
 ۳۸ - در دیوان عالی  
 ۳۹ - در دیوان عالی  
 ۴۰ - در دیوان عالی  
 ۴۱ - در دیوان عالی  
 ۴۲ - در دیوان عالی  
 ۴۳ - در دیوان عالی  
 ۴۴ - در دیوان عالی  
 ۴۵ - در دیوان عالی  
 ۴۶ - در دیوان عالی  
 ۴۷ - در دیوان عالی  
 ۴۸ - در دیوان عالی  
 ۴۹ - در دیوان عالی  
 ۵۰ - در دیوان عالی  
 ۵۱ - در دیوان عالی  
 ۵۲ - در دیوان عالی  
 ۵۳ - در دیوان عالی  
 ۵۴ - در دیوان عالی  
 ۵۵ - در دیوان عالی  
 ۵۶ - در دیوان عالی  
 ۵۷ - در دیوان عالی  
 ۵۸ - در دیوان عالی  
 ۵۹ - در دیوان عالی  
 ۶۰ - در دیوان عالی  
 ۶۱ - در دیوان عالی  
 ۶۲ - در دیوان عالی  
 ۶۳ - در دیوان عالی  
 ۶۴ - در دیوان عالی  
 ۶۵ - در دیوان عالی  
 ۶۶ - در دیوان عالی  
 ۶۷ - در دیوان عالی  
 ۶۸ - در دیوان عالی  
 ۶۹ - در دیوان عالی  
 ۷۰ - در دیوان عالی  
 ۷۱ - در دیوان عالی  
 ۷۲ - در دیوان عالی  
 ۷۳ - در دیوان عالی  
 ۷۴ - در دیوان عالی  
 ۷۵ - در دیوان عالی  
 ۷۶ - در دیوان عالی  
 ۷۷ - در دیوان عالی  
 ۷۸ - در دیوان عالی  
 ۷۹ - در دیوان عالی  
 ۸۰ - در دیوان عالی  
 ۸۱ - در دیوان عالی  
 ۸۲ - در دیوان عالی  
 ۸۳ - در دیوان عالی  
 ۸۴ - در دیوان عالی  
 ۸۵ - در دیوان عالی  
 ۸۶ - در دیوان عالی  
 ۸۷ - در دیوان عالی  
 ۸۸ - در دیوان عالی  
 ۸۹ - در دیوان عالی  
 ۹۰ - در دیوان عالی  
 ۹۱ - در دیوان عالی  
 ۹۲ - در دیوان عالی  
 ۹۳ - در دیوان عالی  
 ۹۴ - در دیوان عالی  
 ۹۵ - در دیوان عالی  
 ۹۶ - در دیوان عالی  
 ۹۷ - در دیوان عالی  
 ۹۸ - در دیوان عالی  
 ۹۹ - در دیوان عالی  
 ۱۰۰ - در دیوان عالی























که این تم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه است که مطلب این فرزند زاده کرده اند  
مضائقه ندارد و الا سرچنین خیالها کام در گذرند که اخلاص دوستی نمی فرماید بل شوی پندارد  
غور را شاید رقعہ ۹۰ - فرزند زاده عظیم اگر چه احداث تاری محال سری بدر و ز راندوزی دارد  
لیکن معنی این محال مفهوم میشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسطلح اندیشا خانان  
را دشمن جانی دلی و بدخواه حاد مالی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که صوبه زر نیز وزیر  
ریز و همه چیز از آن فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایه دولت دینوی و اخروی شمار  
رقعہ ۹۱ بنام امیر الامر اتالیب خان صوبه دار اکبر آباد یار وفادار خجسته اطوار در حفظ ایرو  
متعال بوده مشتاق داند روز تحریر که شنبه بیستم ربیع الاول است شجاع هزیت روزی بشکر  
ظفر اثر که در کاب نصرت لصابین نیازمند ترین حضرت عا اسمه بود مقابل نموده سزا کردار  
ناهنجار و کنار تمام او بار خوشن دیده بیت از دست و زبان که بر آید که حمده شکرش بد آید  
تفصیل این فتح بزرگ بعد از این نوشته خواهد شد صونت سنگه نامر از جنگ پشت که نزد خیم  
آمده منزل کردیم که بختی بطرف اکبر آباد رفت ظاهر ابوطن خود بر دو خسر الله تبارک و الاخره ذلک الله اعلم  
البین باید که آن عضد الخالد بهر اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی تقدیم  
رسانیده باد اشکر نعم حق قیام نماید و بصیطان صوبه متعلقه و قرار واقع پرواز و باطل فرزند  
بجان پیوند محمد سلطان بهادر راجعاً قبلاً با حق شناس یقین فرمودیم و با عنقریب با کبر آبادی آئیم  
رقعہ ۹۲ - بنام عمده الملک دارالامام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشی گیری  
دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالاً او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید و تا  
آمدن او آن مزاجداران ازین دفتر خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال البینین نمایند و اصل مطلب  
نیز از اسناد و کار تصدیق گشته را بلا عی هر بنضمیر خود صفا خواهد داد و آینه خویش را جلا خواهد داد

۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰







و احسنی فی زمرۃ المساکین آمین آمین **رقعه ۹۴** حسب التماس آن فدوی که غریق الله  
 خان بحال شده در و شرط بسیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر اهل  
 ظلم نرود و دینی ویران نگردد و سوم صدق و وفاداری خود چنان در قطاع الطريق خالی و ازین  
 پر ساز که مسافرن و مترو دین و تاجر و بیو پاری بلا و سواس در و رفت کنند اگر این مراتب  
 قبول کنند و عمل در دنی باشند سند دهد و الا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود  
 هر که امیر ناحیه میکرد و بعد نامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب بر در نگاه ندارد و مردم نمی  
 احتیاج خود را و در دفع تواند نمود و دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا دارد و سوم آنکه مرکب  
 اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب به از وجه حلال قوت  
 خود نماید و ایما اگر بنا بر کسبین یا عارضه نتواند بشورت مومنان زکیر دم یا سد دم بگیرد زیاده  
 ندارد پنجم هست مصروف بعد از اردو در قبضه قضایا یا ایت قبیله دارد و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شرط  
 بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم است تا که سیر و انشایم باید که بقدر طاقت خود و کیشم اللهم اهدنا الصراط المستقیم  
 و السلام علی اهل البیت **رقعه ۹۵** آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان  
 یافته امر و زبیر بے رخصت بیار دانا و اجدید صوابا کبر ابر که بامید آمد و ایرانی خول بیابانی در  
 قریب فقه عاقدیم شده باشاره والی بخاطر نمی رود و انتظار قضیه نام قضیه می کشد و مروده  
 نظم نرفت از دم قول آن کاسه گر که میگفت یا کاسه پر خطر و ندانم که سنگ سپهر قضا ترا میکنند  
 بدینتر یار و تدبیرش غیر از یک سپر خود را گذاشتن در کابل باغی بزرگ محمد معز الدین بهادر را  
 داشتن در میان باستانان سترگ انصال مقدم یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصلح  
 و تقسیم ملک نیست بطریق و صایا گفته میشود که بسیار نامداران حنا و حمیه که با فرخستن ناره قتل  
 دولت را بجزر گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان به دست داده یکی از انجمله دارا شکوه بوده

لله و بی باجهل  
 که بنویسد کون کون باب  
 خدائی تکیستی به ۱۰۰  
 مدی مدی منی اندازد از بار کفایت  
 در نیت هر کس که سانس  
 یعنی این بقصد و حال حاکم که سانس  
 بیجا بکن ۱۰۰ که مرکب سوار می کند  
 بین جیسر اهل و غیره ۱۰۰  
 نوشت کلمات با قضا و قضای  
 قضا را جمع به قضای  
 که حکم و قضا و مجاز و غیره را  
 و الون بر ۱۰۰  
 این نا و ابدی ادا و گو ۱۰۰  
 بیابانی یکدم به دیوار بر جن کی  
 پهلوان کی کلاه یون و در دالون  
 چاه است این بن و بر جن صورت  
 بزرگ این بن و بر جن صورت  
 آدمی بقطعه لاه و ساران و غیره  
 علی آتی چه جیسا که بیان است  
 اور حتم ز کبر مسکنون کلاه ۱۰۰







مگر بخاطر او با فضل محض رقعہ ۹۸ - امیرخان سالکی نذر بدیر فرستادہ چنانکہ اکثر چیز با فضلیت  
برآمدہ نویسید کہ زود زود دار سال میداشته باش اگر چه در کار نیست و در حص قلع نیست بیل در  
اسباب معاش + آنچه ما در کار داریم اکثری و کار نیست + رقعہ ۹۹ - آن فدوی را عذرہا آنکہ امیرخان  
در گذشت اگر چه با اہم باید گذشت مع تالف نفس با قیست را و زندگی ہوا نیست + آن فدوی بیل  
دار السلطنتہ لاہور کہ برادر اوست نویسید کہ اموال آن میر و بچہ و کہ تمام کہ فقیر و کمیر و دانی در  
بلکہ پر کاہی فرو گذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز متبذیر ہر چه تمام تر خبر گرفتہ و از تیغ و لقمہ بامید  
و ہم استفسار کردہ ہر چه باید و قید خود آر کہ این عبادت چہ شخصی را کہ خلیفہ وقت بصلح یا  
فساد و رعایتی فرو ن از حد شرع نماید حق مبین یا مال کردہ باشد و ایم حیات او بر لے پاس  
خاطر شل بین مصیبت بر خود گرفتہ بودیم اکنون چرا باز نگیریم میت گفتو بسیار شد فاش شد  
مسئلہ بسیار گفتیم دم زدم رقعہ ۱۰۰ - محمد خان را صد لے اضافہ فرست شدہ آن فدوی بخشی ملک  
حکم رساند کہ در دیوان تسلیمات بکنانہ و خلصان دیال عانت دیوان بناطم خواہد نوشت کہ مر خان  
ہر چه کہ نیست خواہد کرد رقعہ ۱۰۱ - سرخ پیمینی پسرخ محمد امین خان اویم بہ صاحب جمع جواہر خانہ حکم رساند  
کہ دستہ باقیمت مناسب خرد ز نظر گذرانند اگر چه ضابطہ نیست سرخ بخشیکہ از چار ہزاری منصب  
کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل است برادر خوشی و چنین عطا مضائقہ ندارد اعلیٰ حضرت ہم  
بہر صحت خان شیخ بخشیدہ بودند و قتیکہ بسن تمیز رسد و بزرگ شد آن استین آن نمی فرمود رقعہ ۱۰۲  
فدوی دگاہ حسین علیخان با فرزند زادہ معز الدین بہادر بہر مزدگی نمود و بے اجازت برخاستہ  
چنانچہ شاہزادہ گلانہ نشہ کمی منصب یاد کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگر از امر عبرت شود میت کند  
بسیار مردار بقدر کمان چون کشیدن دہر کبادہ شود و اخو ذواللہ من شہر و انفسا و من سیات  
اعمالنا رقعہ ۱۰۳ - انشا ینکہ فرزند ارجمند بآن فدوی خلاص پیوند نوشتہ بودند بہ مطالعہ دار

۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸  
۵۷۹  
۵۸۰  
۵۸۱  
۵۸۲  
۵۸۳  
۵۸۴  
۵۸۵  
۵۸۶  
۵۸۷  
۵۸۸  
۵۸۹  
۵۹۰  
۵۹۱  
۵۹۲  
۵۹۳  
۵۹۴  
۵۹۵  
۵۹۶  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰  
۶۰۱  
۶۰۲  
۶۰۳  
۶۰۴  
۶۰۵  
۶۰۶  
۶۰۷  
۶۰۸  
۶۰۹  
۶۱۰  
۶۱۱  
۶۱۲  
۶۱۳  
۶۱۴  
۶۱۵  
۶۱۶  
۶۱۷  
۶۱۸  
۶۱۹  
۶۲۰  
۶۲۱  
۶۲۲  
۶۲۳  
۶۲۴  
۶۲۵  
۶۲۶  
۶۲۷  
۶۲۸  
۶۲۹  
۶۳۰  
۶۳۱  
۶۳۲  
۶۳۳  
۶۳۴  
۶۳۵  
۶۳۶  
۶۳۷  
۶۳۸  
۶۳۹  
۶۴۰  
۶۴۱  
۶۴۲  
۶۴۳  
۶۴۴  
۶۴۵  
۶۴۶  
۶۴۷  
۶۴۸  
۶۴۹  
۶۵۰  
۶۵۱  
۶۵۲  
۶۵۳  
۶۵۴  
۶۵۵  
۶۵۶  
۶۵۷  
۶۵۸  
۶۵۹  
۶۶۰  
۶۶۱  
۶۶۲  
۶۶۳  
۶۶۴  
۶۶۵  
۶۶۶  
۶۶۷  
۶۶۸  
۶۶۹  
۶۷۰  
۶۷۱  
۶۷۲  
۶۷۳  
۶۷۴  
۶۷۵  
۶۷۶  
۶۷۷  
۶۷۸  
۶۷۹  
۶۸۰  
۶۸۱  
۶۸۲  
۶۸۳  
۶۸۴  
۶۸۵  
۶۸۶  
۶۸۷  
۶۸۸  
۶۸۹  
۶۹۰  
۶۹۱  
۶۹۲  
۶۹۳  
۶۹۴  
۶۹۵  
۶۹۶  
۶۹۷  
۶۹۸  
۶۹۹  
۷۰۰  
۷۰۱  
۷۰۲  
۷۰۳  
۷۰۴  
۷۰۵  
۷۰۶  
۷۰۷  
۷۰۸  
۷۰۹  
۷۱۰  
۷۱۱  
۷۱۲  
۷۱۳  
۷۱۴  
۷۱۵  
۷۱۶  
۷۱۷  
۷۱۸  
۷۱۹  
۷۲۰  
۷۲۱  
۷۲۲  
۷۲۳  
۷۲۴  
۷۲۵  
۷۲۶  
۷۲۷  
۷۲۸  
۷۲۹  
۷۳۰  
۷۳۱  
۷۳۲  
۷۳۳  
۷۳۴  
۷۳۵  
۷۳۶  
۷۳۷  
۷۳۸  
۷۳۹  
۷۴۰  
۷۴۱  
۷۴۲  
۷۴۳  
۷۴۴  
۷۴۵  
۷۴۶  
۷۴۷  
۷۴۸  
۷۴۹  
۷۵۰  
۷۵۱  
۷۵۲  
۷۵۳  
۷۵۴  
۷۵۵  
۷۵۶  
۷۵۷  
۷۵۸  
۷۵۹  
۷۶۰  
۷۶۱  
۷۶۲  
۷۶۳  
۷۶۴  
۷۶۵  
۷۶۶  
۷۶۷  
۷۶۸  
۷۶۹  
۷۷۰  
۷۷۱  
۷۷۲  
۷۷۳  
۷۷۴  
۷۷۵  
۷۷۶  
۷۷۷  
۷۷۸  
۷۷۹  
۷۸۰  
۷۸۱  
۷۸۲  
۷۸۳  
۷۸۴  
۷۸۵  
۷۸۶  
۷۸۷  
۷۸۸  
۷۸۹  
۷۹۰  
۷۹۱  
۷۹۲  
۷۹۳  
۷۹۴  
۷۹۵  
۷۹۶  
۷۹۷  
۷۹۸  
۷۹۹  
۸۰۰  
۸۰۱  
۸۰۲  
۸۰۳  
۸۰۴  
۸۰۵  
۸۰۶  
۸۰۷  
۸۰۸  
۸۰۹  
۸۱۰  
۸۱۱  
۸۱۲  
۸۱۳  
۸۱۴  
۸۱۵  
۸۱۶  
۸۱۷  
۸۱۸  
۸۱۹  
۸۲۰  
۸۲۱  
۸۲۲  
۸۲۳  
۸۲۴  
۸۲۵  
۸۲۶  
۸۲۷  
۸۲۸  
۸۲۹  
۸۳۰  
۸۳۱  
۸۳۲  
۸۳۳  
۸۳۴  
۸۳۵  
۸۳۶  
۸۳۷  
۸۳۸  
۸۳۹  
۸۴۰  
۸۴۱  
۸۴۲  
۸۴۳  
۸۴۴  
۸۴۵  
۸۴۶  
۸۴۷  
۸۴۸  
۸۴۹  
۸۵۰  
۸۵۱  
۸۵۲  
۸۵۳  
۸۵۴  
۸۵۵  
۸۵۶  
۸۵۷  
۸۵۸  
۸۵۹  
۸۶۰  
۸۶۱  
۸۶۲  
۸۶۳  
۸۶۴  
۸۶۵  
۸۶۶  
۸۶۷  
۸۶۸  
۸۶۹  
۸۷۰  
۸۷۱  
۸۷۲  
۸۷۳  
۸۷۴  
۸۷۵  
۸۷۶  
۸۷۷  
۸۷۸  
۸۷۹  
۸۸۰  
۸۸۱  
۸۸۲  
۸۸۳  
۸۸۴  
۸۸۵  
۸۸۶  
۸۸۷  
۸۸۸  
۸۸۹  
۸۹۰  
۸۹۱  
۸۹۲  
۸۹۳  
۸۹۴  
۸۹۵  
۸۹۶  
۸۹۷  
۸۹۸  
۸۹۹  
۹۰۰  
۹۰۱  
۹۰۲  
۹۰۳  
۹۰۴  
۹۰۵  
۹۰۶  
۹۰۷  
۹۰۸  
۹۰۹  
۹۱۰  
۹۱۱  
۹۱۲  
۹۱۳  
۹۱۴  
۹۱۵  
۹۱۶  
۹۱۷  
۹۱۸  
۹۱۹  
۹۲۰  
۹۲۱  
۹۲۲  
۹۲۳  
۹۲۴  
۹۲۵  
۹۲۶  
۹۲۷  
۹۲۸  
۹۲۹  
۹۳۰  
۹۳۱  
۹۳۲  
۹۳۳  
۹۳۴  
۹۳۵  
۹۳۶  
۹۳۷  
۹۳۸  
۹۳۹  
۹۴۰  
۹۴۱  
۹۴۲  
۹۴۳  
۹۴۴  
۹۴۵  
۹۴۶  
۹۴۷  
۹۴۸  
۹۴۹  
۹۵۰  
۹۵۱  
۹۵۲  
۹۵۳  
۹۵۴  
۹۵۵  
۹۵۶  
۹۵۷  
۹۵۸  
۹۵۹  
۹۶۰  
۹۶۱  
۹۶۲  
۹۶۳  
۹۶۴  
۹۶۵  
۹۶۶  
۹۶۷  
۹۶۸  
۹۶۹  
۹۷۰  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰



برای تنه جاگیر خسته آخر که بسیار دوست میدارند است عا کرده اند محال تجویز باید کرد و وجه تسلط  
 چیزی بایشان نوشت رقعہ ۱۰۲- آن فردی بخاطر خود بسجده رخصت فتح الله خان بکاشانیک  
 خونیاش اول نیک صاحب کوشت دوم جگر می نیز دار دهم مغلوب الغضب زیاده گو باربع  
 خان همراه داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد و گویا او متعینه اوست با وجود اوست نبات  
 او و کم منصبه جمعیت خود و تا یک حضور در باب طاعت با خان مسطور خیال حرفه اسکی و تنه  
 میگفت که او پیش مردم بخواب سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته  
 بجای دور دست رود و امثال شاه بهادر یا خبر و هوشیار باشند نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر  
 آن مخلص زین مراتب جمع باشد چه مضائقه والا بودن در رکاب ولی رقعہ ۱۰۵- اسفندی با  
 اخلاص مانی تحریک اخلاص غایت الله خان عرض کند که همین بود خلافت مقروض اند و طلب بسیار  
 شده جایگزین نقد مناصب مناسب بموجب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود اینهمه  
 انعامات و رعایا بطور سرچرخی انباشت حافظ قرآن مذوق فضل بقرآن لا یشتر تبذیر ایم یافند از مذوق  
 این گاهی سهواً نمینویسند میت چشم باز و گوشان زوایین بکجا و چهره ام در چشم بندی خلاء دیوان هم  
 مجهول است و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلام خان بدست رقعہ ۱۰۶- با اخلاص  
 ابو الوفاع عرض کرد که اسباب این نماز خانه مستعمل فرسوده شد دیگر کاخانجات تیار باشند و همین کاخان  
 تیار و آشتی مندرس شود از مسلمانان بعید است بخانسان رود حکم رساند که هر چه در کار  
 باشد با طهارت و در وضع سر انجام نماید ع حیف صد حیف که ما در خبر دار شدیم رقعہ ۱۰۷- فقیر شنبه  
 بهره از علم ندارد و زاهد شک علوم میشود که این هم برپا باشد و اکثر توان افعال و که یی از نا  
 رونق است خلافت شرع بود خلیفه وقت این بیت المال است هر چه بکسی هدیه بر و حلال است و  
 اگر از محصول چند ده که بقول علمای ملت و مشورت امری شرکت و برای خود اختیار نموده از

نویسنده این نامه است بسجده بفرمان حضرت  
 کلاه منسوب بفرمان حضرت  
 بیان در اندازد که منتهی فواید  
 ۱۰۲- اسفندی در رکاب ولی  
 اسکی پیش سرکسله توی بن بونی قید  
 یزید و دهن و شان بین قید  
 سوبانک بیای کی حاجت کسکه  
 ۱۰۵- اسفندی در رکاب ولی  
 جرات رکعت ۱۱- شش پیاس قبول  
 او پیش ولی چشم من الله  
 خان کی طرف من  
 ۱۰۶- اسفندی در رکاب ولی  
 اسکی پیش سرکسله توی بن بونی قید  
 یزید و دهن و شان بین قید  
 سوبانک بیای کی حاجت کسکه  
 ۱۰۷- اسفندی در رکاب ولی  
 جرات رکعت ۱۱- شش پیاس قبول  
 او پیش ولی چشم من الله  
 ۱۲۱۲



صرف خاص قرار دواہ باشد مروت کند نہ جلال خاصہ بدوشی کے پربال چہ طور حرام تو انگشت چتر  
پرسید اگر معقول کہ یہ عرض نماید این مخلوق نفس ہم معقول خود کند والا پتہ بدندان را کہ ز خود چیز را  
نویست بشرح دہند تنبیہ باید کرد سلطان محمود غفر اللہ ذنبہ سست نہ ہیان بیتہ عان در مجلس راہ  
لنی داد بل در ولایت خود جامتہ را و تا دیگران انہار البصورت فقیر دیدہ گمراہ نشوند و ایشان نیز  
بمال گمراہ کردن نیابند اللهم اہدنا الصراط المستقیم والسلام علی اہل الرضا والتسلیم رقتہ فدی  
باخلاص گلہ فتح اللہ خان الحاکم غشتہ اندا وقت رخصت خان مذکور رسیدیم کہ صحبت این فضول  
پادشاہ ہزارہ برآئین خود آمد اما چہ کنیم مار بطورانیگذازند و در ادای مطلب خود آرام میکنند یا بانصدی  
داشت فتح اللہ خان صد سوار تائبان کم باید کرد و سیامہ کمی یا بر طر فی خطاب بہادر بدقت مختفی دوم  
و او حسب الحکم آن زیادہ گوشت کہ نمک طالی ہمین معنی دارہ کہ مرشد زادہ را از خود آزرہ کند  
و بالخاصی منت خدمت فروشی کہ وضع سفرہ رویان نہ رسم مردان جان بناموسن ہاست  
ہمین پورولی لغت را سر اگران بنیاد یستی یارین وسیلہ بزرگ رضای ابدست آوردی بالکس  
ایشان اضافہ کرتی ہالہم اگر طانی باقات کن نیست این شاہہ در حق او بدہد و ببادشاہ زادہ  
عرضداشت کنند این قلعہ ہم انشاء اللہ تعالیٰ عنقریب فتح میشود اما ذکر ستای شیطان ہماضرا  
بحان فیروز جنگ بر آسرای آن سزاوار سر جنگ کاید بنویسد کہ پیش از دست بردوست جبار  
بند و مرد آخرین مبارک بندہ است رقتہ یا از نعم خان این کار خوب سر انجام نیافت و  
چنانچہ باید از عمدہ آن بر نیامدنا کردہ کارست و سپودہ گفتار تعلیم باید کرد و کمی مراتب متعینہ بنہود  
اگرچہ من بہریت طلبم عہدیم و گشتہ دم کردہ راہ ابو نصر خان دلاہور ہنگامہ بر پا کردہ است  
و مردم آن شہر را بجان آوردہ گر سرعایت او متجاوز یا ملک را بی ملک میدہ مراتب بخشی بوسیدہ  
بطلبہ و آخر روز زیادہ بعض ساندانکی منصب ہوش آن بہوشل فرودہ آید و سر داید نوخت  
بہنہ منصب بکاٹھو دین تا کہ اپنے ہوش میں آجائے ۱۲

لے غفر اللہ انی خود  
ترجمہ شہ شہ اسلے اسکے  
تہا اسکے ۱۲ طلہ اللہم الخ ترجمہ ہے  
اللہ رکھا ہو کہ راہ سیدی اور سکنی  
موجوہ اور بر ارضی بشارت ہے واللہ اور  
گردن چٹکا نیو اولوں کے ۱۲ طلہ ہر آواز  
آواز حاجت برآوردن اسکے کسی نے  
ساتھ ہوا وقت ہو جا ۱۲ اسکے فقط راہ  
کے قبل فقط یاد دے دے کہ بیوقوف  
زیادہ اور بیوقوف علیہ ہے کہ بیوقوف  
کا جادہ ہے کہ فقر کے میں ہے ۱۲ ہے  
نقطہ نوشتہ  
افضل کے فقر کے فقط اور کاٹھو بنی  
قصد مت نیل اور احسان کرتا ہے ۱۲  
کام کی کسی اظہار خدمت کرے کہ  
پوچھنا اسکے کہ فریشتہ اپنی خدمت  
دھام کر دین علی آیا ہے ۱۲  
دینے والا اسم فاعل ہو فی خدمت  
سر جنگ ہم فاعل ہو فی ہے ۱۲  
کے کہ ہم فاعل سے ایک طرح کی عورت  
بیک شخص کی کی نشستہ ہے ۱۲  
۱۲ فرود نہ

سنان بھگوان سے بیان سر اور نام جنگ اور قابل سر ہے ۱۲











بزرگوار در بل تشبیه شد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پائین قلمه نایب محسن جان که ترغیبش  
 بسیار میکنند و نیز از لغات مسجع نموده عرض داشت کند که تعلق با حسن و جو معلوم شود و زباد  
 صورت شکست و زخمت بر آرمیم و او را آید افسوس که تعمیر خرابه دل نکردیم و همچو اطفال عمر لهو و لعب  
 با خیمه شعر صرف العمر فی اهو و لعب و قاتلیم آهاتم آهاتم با باغی افسوس که عمر و رفت و بهوشیاری  
 دروا که امید خوشین دار نیست گفتیم که چه بیدار شوم روز و بهیهات که روز رفت و بهیهات که نیست  
 قید مدعی که خلاف شرح است آنها را از دست این بند ریائی باید داد و بقیاضی نقصا به رجوع کرد تا  
 تا موافق نثر نیست غرض فصل حیف و میل بر کسی نرود و الحمد لله قاضی ما بتدین است مصالح و تنقیح چشم  
 بر این آن ندارد و در الفصا قضا یا حق و حساب بنظر میدارد و وارضا حکم القاضی شجاعت جان نام  
 صوبه احمد آباد با ضافه هزاره و هزاره سوار سرفراز شده باید نوشت و دانست که دیده جزو  
 کار کلی هنوز در قدرت و اگر در کار بادشاهی همین قسم فردیت و جافقشانی است و در تنبیه فساد  
 و استقامت زمینداران همچنین سعی جانی لبنایات و دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بهر تبه بلند تر ازین  
 مرتقی خواگشت نظم زردبان این راجان با دینیت و عاقبت زین زردبان قناعتیت و هر که  
 تر و دال به تر است استخوانش خرد و تر خواهد شکست و رقص الشجاعت خان در گذشت انالله  
 و انالیله راجون آدم کاروان بود و در گرجات عمل رست داشت صوبه داری حجت آن ملک تفت  
 باید کرد و سه کن با خود سنجیده غرض نمود و عالیجاه هم غنبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرام  
 و بهتر از دیگران سرانجام تو اند که دیوان و دارالکشف التوفیق و الیه الشاد و درین مقدمه بهتر از  
 خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که شپانش از کار رفته باری او را یاد دیگر یا مقرر نمایند و  
 الله خان بنایست مقدمه با هم خان و کشمیر بان حفظ الله خان خوب نوشته و کمال ندیشی داخل  
 ندارد و میت حیف برین دانش آید و کور شده و دیده حق بین و و در باب و تیداری حقیقت

اینها را من سزاوارتی که در این  
 بین این انوس چه ۱۱ عا قاضی القضا  
 ده قاضی چه یلین وقت که سب  
 قاضی بن هنوز در کرم زیاد و تو ۱۱  
 در آن قیام دارد و قاضی او در ۱۱  
 که این ۱۱ عا این قاضی بنای  
 اسقدر زنی خولی با اهل خود و انصاف  
 چه اس سبک بهیهات دل بین  
 چه حق و حوصله به طهارت و ناک  
 قاضی آینه کی امید  
 شجاعت خان در ۱۱  
 در ده عا کام ایجا بر سر آینه  
 در عا الفقه زینت کس که رنیا  
 اشکالت الفقه که ای طرف کس که  
 بانون کس که ای طرف کس که  
 تحقیق هم واسطه خدایه بین او  
 تحقیق هم واسطه خدایه بین او  
 عا الله بی توفیق سجاد  
 نی حرف را چه بود ۱۱



















خاجمان بهادر در گذشت انالله وانا الیه راجعون سجان شد آدمی چه قدر غافل است تا بکجا بر پشته  
 درین ایام صوبه دار کن میخواست و بچیدل گرمی آرزوی آن میکرد آری نفس ترازیت نظم  
 کشتن این کار عقل هوش نیست + بیشتر بلن سخره خرگوش نیست + عالمی را القمه کرد و کشید + معده  
 اش خوره زمان بل من مزید + دوزخست این نفس و زخ اژدهاست + گوید بیا با گر دم و گاست  
 هفت در یار او را شامد هنوز کم نگردد سوزش این خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل + اند  
 آینه اندران خوار و خجل + هم نگر و ساکن از چندین غذا + تاز حق آید مر او را این غذا + سیر گشتی  
 سیر گوید فی هنوز انیت آتش انیت تابش سوز + چون قدم بر و نهاد از لامکان + آنگاه و ساکن  
 شود از کن فکان + چون که جزو دوزخست این نفس + طمع کل دارد همیشه جزو ما + این قدم حق  
 را بود و کور کشد + غیر حق خود کی گمان و کشد + قوی خواهیم حق دریا شکاف + تا بسوزن بر کرم  
 این کوه قاف + اول تعالی توفیق که است کند و ازین تیره روز که رانی بخت بجز مره محمد و آل محمد علیهم  
 الصلوٰۃ والسلام رقعہ ۳۵ <sup>یا علی بن ابی طالب</sup> بگویند نصرت جنگیان <sup>و القهار خان</sup> مزاحیان خوشا و بود و بمطالعہ درآمد بر آ  
 داو و خان نوشته است و در و اظهار خد متکذاری خود نموده و جواب چیزی باید نوشت و تا  
 فتح قلعه امیدوار داشت بعد از آن شاید که بعضی ازین متمسکات قبول هم شود در میان خا و مکان  
 نذار و دیگر بر کمصلح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هر چه ضرورت یار شد بفرستد و بقلعه  
 دارائی نظرف نیز بنگار و که آلات توپخانه از جزا و ابر و ارم جنگی و گول و باروت بلیشکر خان نصرت  
 برساند حکم شد الواحد القهار بفعل الله من یشاء رقعہ ۳۶ - از بعضی سپه دار خان واضح شد که  
 بی حمایت بسز رسید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر  
 و اسب میل رسالت پیکر و دیگر که هم اربابان هم اضافه تجویز نموده و در ازین مفرود و سیا و کین ا  
 هم اگر حاضر و با باید که نعم المولی و نعم الوکیل رقعہ ۳۷ پنج نفرین به آفرین زاده بهادر بر آورده ایم و

لطفاً کجا خالست بر او است غالب ۱۱  
 که در آن پشته سینه مملکت سینه است  
 که سینه کسی که بغیر از دریا  
 زبونی کام دنیا است بل تن زبانی  
 بیغی از بکونی جانی است زبانی  
 به طمع کل از بکونی جانی است زبانی  
 به طمع کل از بکونی جانی است زبانی

۱۱ زبان تو فرموده که  
 ۱۲ که قاف بکونی جانی است  
 ۱۳ که قاف بکونی جانی است  
 ۱۴ که قاف بکونی جانی است  
 ۱۵ که قاف بکونی جانی است  
 ۱۶ که قاف بکونی جانی است  
 ۱۷ که قاف بکونی جانی است  
 ۱۸ که قاف بکونی جانی است  
 ۱۹ که قاف بکونی جانی است  
 ۲۰ که قاف بکونی جانی است



زنجیر از آن میان خوش کرده حواله کمال ایشان نماید و اسب خلعت خاصه و خمر مرغ با علاقه هم عنایت شود  
 جوهر خان خبر گیر در رقع ۳۳ اسب پنج نگار و زبردست در باب سید مبارک چیزها نوشته اند اصلی دارد  
 ندارد و خود را در اصحاب ندین میکند از عنایت الله خان بهر سداصل خان صدویه و اگر اگر آباد  
 خوب به انجام شده است گویا سنگ را هم در باب عانت او باید نوشت و بخان که کورستی نامه قلمی خست  
 چنان را با کجی حبیب فلسی پوشد رقع ۳۹ - هنگامه که بر اتمام خان مردم گذشت از غفلت همین مردم  
 ست رو نباید داد دل پشت و کمر آنها چو پی توجی باید گشت همچو آدم متدین خبر دار کجی هم میسر است  
 را چنان فریاده صطیل را بخوی و نق داده بود که گفتن راست نمی آید اللهم اغفره و ارحمه انت خیر الرا  
 سیف خان در باب تنبیه فساد آن یکم بنویسد مساعدت هم محرم شده محل نظارخانه و الا هم فالهم  
 رقع ۴۲ همین پور خلایک اضافه سپهر چارمین نوشته اند ظاهر اسواران فوج القدر زباده اند بر  
 باید کرد و افزونی ذات خور و بر بزرگ صورت نمی بندد و با خفاط ایشان بطور دیگر رفتار می تواند کرد  
 میان صنوی خان هند و صحبت بر اینست بدان خصمان اخمصوانی بهم الایه تهدیدی بهند و باید  
 نوشت رقع ۴۲ روح الله خان بآن صغ زرها داد اگر داین شرف الدار میخاهد باین و شرجانه  
 همضم کند غلط است ز راز جاگیر وقتی میگیرند که منصب را در حضور استعداد می ان نباشد کلیل را  
 نشاند همین وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفیای مار الفیصلین کبابی کند اهل حضرت طالب  
 شراه بر جراته تقلید بسیار میکردند فوراً چیکما شری و شد یقین نموده ز را را مبعوض صول  
 می آوردند و باید داریم که روز از جعفر خان و ایا میکنه منصب زارت سرفرازی نداشت و غلانی  
 نشاند اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از دار و دعه غلانی که تحصیل را هر چه هم با بطلق داشت  
 بد شده و اینها را در و کمر بست آنحضرت بر او نام بران فرمودند که بعد به ناست دیوان با هم صفای  
 دار و دعه را از خان کور و دله با دانه رقع ۴۲ - پیشکار صد و صد و مستحقین را که بحضور آورد و اگر مری

علاوه از این که از دست ده چوبه  
 خور و توار من ملک توار  
 هوشی سپهر خوار من کی توار  
 است چو قتی حاله هوشی توار  
 طه اصطلح الفضا که هوشی توار  
 طه توار که توار توار توار  
 به دست توار توار توار  
 یا الله توار توار توار  
 از مریانی که توار توار  
 چاچا سبب مریانی که توار  
 به دو وقت و دو وقت که توار  
 بین و بین که توار توار  
 و در و در که توار توار  
 خور و توار که توار توار











که جوهر کاروانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد علیل غرض قفسه آن فردی در الهام  
 حساب حکم تصاحب بران بفرزند عالیجاه علمی نماید که از نوشته نیکام خان بعضی سید که شاهره  
 دیوان قیوم خود را بر آورد و دیدیم و ذکر کلمه رسا و در مختارید حالا بافضا کل خان میراوی فرزند  
 عنایت الله خان واسطه المطالب ایشان کردیم بیاور داشته باشد که کوکلتا شخان حسین نظام  
 دکن مرجع الله خان هنگام صوبه و اگر حیدرآباد و مصدر بعضی دانسته نامناسب بود مصلحت  
 چندی معایت داشتیم و آخر نظر بر قدیم خدمت بآنها و ساختیم از زبان اعلیٰ حضرت شنیده ایم که  
 عرش ایشان که پادشاه روز کی میفرمودند که لوطی بر انقیر و قطیر امور ملک مال شعور و تندر و با  
 غور و شغش نمی آید بافضل و بد بود شکایت گونه غازی که جواب یافت که نواخته را نمیتوان  
 لهذا با آدم کار چار و ناچار باید ساخت فرد خدا راست مسلم بزرگی و الطاف که جرم بیند و نان  
 برقرار میدارد و قضا خان فرزند جنگا رخ و در اتمام گذاشت با وجودیکه فرزند زاده از بران  
 پور آمده بدیدنش زنده روانه برار شد و لفظ سپه سالار که مینویسد از نوشته وکیل معلوم شده  
 یا بنحیث درین موده نه زمان فتنه نگفته ایم نماید که منصب سپه سالار از کجا پیدا کرد و قضا خان  
 محمد باقر دار و غده کچری دیوانی در گذشت و تسکار خان ز زبان مردم عوام است روز سواری شنیدیم  
 که این نسبت او مردم چه قدر بگفتند که گفتیم که او از تشرارت یا این از صدارت باز آید سود  
 نکرد و جزای اعمال حق است خود بهتر میداند که بر سر آن فتنه گذشت و بر سر این فتنی چه خواهد  
 نفس مار میگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاهد حق بر دارد و اگر نه همه میدانند ظلم کردن بدست  
 و شیر آوردن ظلم بر تر از آن اگر سینه را خدمت دادن و غبارا کشتن است و دیده و دانسته  
 از احمد بازر پرس حرت که در شکست بر آمدن شکل چه جا یقین داشتن جا گیر باید داد  
 خدمت نباید داد و داد و از دست غفلت داد و داد غلام محمد الدین نامی لشکر عالیجاه و کان

له و کا دال محبت فرزند اوست  
 بعد و دست تیزی خاطر واسطه  
 واسطه المطالب باسط در میان  
 که در وکیل است بجهت است او را  
 باجم و بطلبین اسکان بیل  
 ۱۳ شش خواننده را از فتنه تیزی  
 که با دوست کوکلتا منصب مردم تیزی  
 که با دوست کوکلتا منصب مردم تیزی  
 کا از است که نادگان لکانه











مستغرق بود و نیای که دینی دیده فرست از دست نداده تحت و چتر بر او خود ساختند هر چه که دیده بود  
 مکافات آن از پیشگاه <sup>مکتوب</sup> تنعم حقیقه یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکرامی که با ولی نعمتان نموده بودند  
 از نوکری خود دیدند سیوا و غیره نیز با آنها سلوک بدینگونه بدست در باب کنون که دولت است بدست  
 کاین دولت و ملک میرود دست بدست <sup>رقعات</sup> ولایت زرخیز بدست این کار بی خواجده  
 را بگذاریم و تغافل از ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت عزادارین بگویند آنده ام  
 یا سلیقه ملک گیری و مفید اسیری نداریم <sup>رقعات</sup> خان نصرت جنگ و لایب و غیره معینا  
 خود را بر اکتفت خان شیرین و شاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیارست و دست آنها  
 اگر کوتاه باشد و در کار خلی نشود و نه با که بعضا با انا می بجای یک کمان تیر می نوازند و نمی فهمند  
 که خود را نشانه تیر و بال آخرت می سازند ابیات گندم از گندم برودید جو زو + از مکافات عمل نظر  
 مشغول و صبا لطیف گو آن غزال غار را که سر کوبه و میایان تو داده مارا العاقبة بالعائنه  
<sup>رقعات</sup> نصرت جنگ بی رویه و رنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود و تمام هست مصر و همین کار شد  
 الحمد لله صورت یافت اما خرچیکه درین سفر خیریت اثر شده و میشود در آن بر خیزانه هندوستان  
 مبلتغا کلی طلب طالبه از آن شده و میشود در کرناگ و فینها قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمینداران  
 بیجا پور که اصل است بعلب تصرف است نیزه سیوا پد رسیده که جنتی است ملکتن ظاهرا و چنان تحکیم  
 ندارد و حاشا که بگفته اسیدی مسعود خان متونی هفتاد و هشتاد و یک است چقدر تصرف باشد  
 حقیقت ملک تدبیر نزع از دوازده نایب خود که او و خان با استغیا را باید چراغها ضیق تغافل بود  
<sup>رقعات</sup> خان نصرت جنگ من را با یک رتیار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از اینها تواضع  
 ازینها از اول آن آخری آید و سیفا کاین در گرفتن و ادن پاک نوازند یعنی آب زرد و نارنجین  
 نخل نمینجا هد خلافت مرست بوار میدارم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد از بر سر بنده با خدا چه

مجلس بی شکاه صدر داد و صدور  
 کس از دیده فرست از دست نداده  
 مکافات آن از پیشگاه تنعم حقیقه  
 از نوکری خود دیدند سیوا و غیره  
 کاین دولت و ملک میرود دست بدست  
 را بگذاریم و تغافل از ممکن الحصول  
 یا سلیقه ملک گیری و مفید اسیری  
 خود را بر اکتفت خان شیرین و شاهزاده  
 اگر کوتاه باشد و در کار خلی نشود  
 که خود را نشانه تیر و بال آخرت می  
 مشغول و صبا لطیف گو آن غزال غار  
<sup>رقعات</sup> نصرت جنگ بی رویه و رنگ من  
 الحمد لله صورت یافت اما خرچیکه در  
 مبلتغا کلی طلب طالبه از آن شده  
 بیجا پور که اصل است بعلب تصرف  
 ندارد و حاشا که بگفته اسیدی مسعود  
 حقیقت ملک تدبیر نزع از دوازده نایب  
<sup>رقعات</sup> خان نصرت جنگ من را با یک رتیار  
 ازینها از اول آن آخری آید و سیفا کاین  
 نخل نمینجا هد خلافت مرست بوار میدارم  
 روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد  
 از بر سر بنده با خدا چه



خواهد شد فر ذکر شته تلخ دار و جمیع اطفال ۴۰ عشرت موزنی اندیشه و خوش بهر حال زار باکی را  
 ذوی الاعتبار را همه حال بهر سان ترسان یزد و هر لحظه الحفظ و الامان باید گفت رقعات بنام مرزا  
 صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقع ۶۵ امیر زکشی محمد ابراهیم خجالت ندیم منصب بهراری  
 و دو صد درویان تسلیات کبنا رقع ۶۶ امیر زکشی محمد ابراهیم خجالت ندیم منصب بهراری و دو صد  
 پانصد سوار خطاب میرزا خانی و عطای دو هزار روپیة بعضی یکم سترایه عز و افتخار از دست خجالت  
 مشرین عطا یا یاد زنگار و قس و عفو و الصلح فاجیره علی الله رقع ۶۷ بنام عاقل خان قلعه و اصل  
 دار الحلافت شاه جهان باد عرض داشت آن قدیم الخیرت از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استغنا  
 منصب نشسته است هرگاه گوشه خاطر اقدس که منظور نظر خاص پرورده لطفهاست با دسپرده  
 باشیم دیگر که ام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور شد التماس آن قدیم الخیرت را  
 در چه یزیری خواهد شد و دیگر از روپیة دوا و دوا زده هزار سالانه میشود و تقدیر خواهد گشت  
 رقع ۶۸ بنام حمید الدین خان و حمید بداند این حجت چند روز است که شاه عالیجاه حضور فرمود  
 که من شمن جانی من اندر جیل الدین خان امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیک داشت با منی شمنیت  
 و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین مظلوم حمول ممولان سے خود فکر کرد و یاز حال خود  
 چرا غافل دید و مقدمه موت خود بمانست که الموت قریب من انبراک الفعل و قرب من جلال اوریدها  
 های افسوس افسوس میت گوی از دست گاهی زد دل گاهی زیانم نه بعت میروی العیر میترسم که  
 و انتم اگر مناسب اند بعالیجاه سپارم و اگر کردی باشی صفا دهم نادانیت این فانی خیانت  
 نکنند هر چه بخواهد رسد زنگار و ابرض نماید رقع ۶۹ بنام حمایت الله خان یزد و ابو الوفا حاضر  
 که در پیش ساده دل دره چیر بکر ای عیال خواست گفتیم فقیر را بد عاجه کار فقیر دل بریده و گریان  
 دریده و بیایم دم فقیر فقیر میگنید نمیدانند که فقیر چیست و معنی دارد و جهان آئینه و همّت و این

له اندیشه و دوا صین و دوا  
 حقیقی معنون بهر حال و دوا  
 دن جویانگا - اور که دوا و دوا  
 قیامت کی جاوے و دوا و دوا  
 دنیا و دوا و دوا و دوا  
 بھی و دوا و دوا و دوا  
 از دست خجالت و دوا  
 نبی کی دوا و دوا و دوا  
 و دوا و دوا و دوا

بسم الله الرحمن الرحیم  
 تو توبه کن زاده و دوا و دوا  
 به سامان دوا و دوا و دوا  
 اس فقره من دوا و دوا و دوا  
 و دوا و دوا و دوا و دوا  
 آدمت م دوا و دوا و دوا  
 کو فقره من دوا و دوا و دوا



صورت پرشانش نفسی و از تقلید اند و میگویند لای + اللهم یتباعن قوم الغافلین آمین آمین آمین  
 رقیق<sup>۱</sup> الهدایت کشید و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود نیاز زد و بحساب ست حال  
 اولین در حضور چنین نارسائی مزاج دوین در آنجا با علیجاه چنان فهمیده باید گفت قطعه بخشی خبر  
 بازماند بساز و ورنه خود را نشانه ساختست + زیر کان زمانه میگویند + زیر کی بازمانه ساختست  
 خدا گوش شنوا و نیاد و او و السلام علی اهل البیت و السداد سلوکی که این کورسکان با بادشاهزاده  
 کردند کیفیت او شنیده باشند چه کنیم خود کرده را در مان نیست و با طبق عرافان این حکمران حکم کرد  
 و گونه اجازت و تسکین کردن و اویم معلوم نبود که این بیدنیان نقد رجرات بهم رسانیده اند که بعضو  
 بادشاهان در دفع عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت آن سعادت مندر نمود خوب یار باقی  
 باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکی بنام فرزند علیجاه نوشته زد و بیا علی بیگ  
 بهر دو حسن بیگ ایران کار چکه کو ابر رعایت خویشی فضل اجل تغییر نشد و سکنه آنجا تو اتر فریاد  
 میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند ع اگر تومی ندی داد و زور دادی هست + آخر الد و اراکی  
 این چکه از جا گیریشان تغییر خواهد شد و عوض خواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان  
 رامیان حنا جا گیر و رعایا و عاملین گفته گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در  
 بعضی محالات حصه سپاه شمار و در ظالمان ست آدم خدا ترس آبادان کار چیده فهمیده و نیز  
 فکر سنجیده زد و دشمن نمایند که از وزیر ارباب الزمه بادشاه شویم عالمان خویش برادر دیوان واقع  
 نگاران اینک جنس امین و فوجدار نباشد <sup>چنانچه</sup> رقیق<sup>۲</sup> الهدایت الله درین رقم بگوید که این رباعی  
 و ربایضیکه بادشاهزاده محمد کام بخش مرحمت میشود و بخط خوب بنویسد رباعی آتش بدود  
 خویش در خرمن خویش + من خود زده ام چه ناالم از دشمن خویش + کس دشمن من نیست  
 منم دشمن خویش + ای من دست من دامن خویش رقیق<sup>۳</sup> الهدایت میر جلالت الدین که

سلاحه  
 هم که کلام از زمره یا المهر و بشارت  
 یعنی اینک شام کا فلفص بهایه  
 کی است غیب یک قتی تنبیه  
 که شتر دن بین جهان یکدیگر  
 یک عالم این عطسه زل میخفت  
 یک چاند نکا و عجبایی مدتی کی  
 کونک پنجه چنانچه خوش نشود  
 که ۱۲ ساله و السلام آه و بجا و سلامتی  
 هو چو درستی اورا شتی کالون پر  
 که آخر الد و اراکی ز جیب و اراکی  
 که بعد کی دوا بکنه انشاء الله و اراکی  
 دوا راجع و تیا ۱۲







مقصودی از انوش مفصل اطلاع نداریم منصب و چسبیت بر نگار دارد  
 که دلیل منصب اریکه در صوبه کشمیر جاگیر دارد بنابر قضیه محصول جاگیر که از حال کشمیر و صوبه  
 بکری دیوانی از مدتی رجوع داد بر رعایت وطن دار حق آن منصب را از ان کشمیری بی بری  
 و با ندرت رسید  
 است که بر آواز بلند گفته ایم و باز میگویم که در حق و رفع تعدیل متعددی در وید  
 پنج کی از فرزندان نیست تا بدگیری چه رسد هیچ مرصع بهر امیر که محنت بده از روز مبارک  
 یکشنبه زنده و همان گفتا کند و از خود نسا در وقت که بفرزند عزیز نماند نبیند که دنیا  
 رفت و آخرت آمدنی شد چیز کیه یا دگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد و هم بهار روز خود را بپوشد  
 خیر که عبارت از اقیات صالحات است امروز خود را فردای رفنگان باید بداند است عاقل  
 که وقت حال را که بین الماضی و الاستقبالست غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند نمود  
 و حال گرفته و آینده را شده پندار دزیر که حال اروی در رفتن است و آینده را روی  
 فردا سعد همه روز پند مردم + میگوید و خود نمیکند گوش رقت که فردی با اخلاص که بید  
 او فرستادیم و جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او افزود و نظام هر ریخت و پندار افزود و قدر خود را  
 کم کرد استغفر الله لازم است که لوازم احتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدیده نصرت  
 جنگ و در عهد ما بخوابد و خود را از زمره پیشه نشان پدرش انکار و ذوالقعه کانه چپیده  
 فراموش سازد و نظم هیچ که شمر مردی چسبیت + شمر مرد زانه دانی کیست + و آنکه با دشمنان  
 ساخت + و آنکه با دوستان تواند زیست رقت که بفرزند عالمجاه عرض داشت که ایشان استغفار  
 تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که شید سعد الله در پیش فرشته باشد بخوبید که حبل  
 بیدان رین مقام دو مصرع و محسب گفت خود تیرس از راه مظلومان که هنگام و کار دن + اجازت در

الکرم لا اله الا الله  
 سبب غنیمت که در پیش کشید  
 غم اخلاق که در دلون کا  
 کوناق کا او در دفع قدری دور کا  
 غم کا ۱۲ متعدی عدست  
 که بنده و الامیر عالمگیری  
 که زمره و بکری بی چسبیت  
 پیشه شان بکری باخت  
 پیشه شمری ز با بکری کسی کار او بکار  
 که شمر و بکری اضافه در کار او بکار  
 که بنده استغفار شرف  
 کویته بین ۱۱  
 چاه بنده